

کمونیسم و سندیکالیزم^۱

مسئله اتحادیه کارگری یکی از مهم ترین مسایل جنبش کارگری و، در نتیجه، از جمله مسایل مهم مربوط به "اپوزیسیون"^۲ در درون جنبش است. "اپوزیسیون"، بدون داشتن موضعی روشن و دقیق در مورد مسأله ی اتحادیه ی کارگری، قادر نخواهد بود تأثیری واقعی بر طبقه ی کارگر به گذارد. بدین دلیل لازم می دانم که در این جا چند ملاحظه مربوط به این مسأله را، برای بحث، مطرح کنم.

حزب و اتحادیه های کارگری

- ۱- از آن جا که حزب کمونیست حکم اسلحه اصلی عمل پرولتاریا را داشته و سازمان رزمی پیش آهنگ آن به شمار می رود، لازم است که خود را بدون استثنا در همه ی حوزه های مبارزه، و در نتیجه در میدان مبارزات مربوط به اتحادیه کارگری، به رهبری طبقه ی کارگر ارتقاء دهد.
- ۲- لذا کسانی که، بر اساس اصول، با خودمختاری اتحادیه کارگری، به عنوان جانشینی رهبری حزب کمونیست مخالفت می کنند، در واقع -خواسته و ناخواسته- با طرز فکری مبارزه می کنند که یا می خواهند عقب افتاده ترین بخش پرولتاریا را جانشین پیش آهنگ طبقه ی کارگر سازند، و یا مبارزه برای رسیدن به خواست های کوچک را جانشین مبارزه برای آزادی کامل کارگران نمایند، و یا رفرمیسم (اصلاح طلبی) را جانشین کمونیسم کنند، و یا فرصت طلبی را به جای مارکسیسم انقلابی به نشانند.

سندیکالیزم انقلابی و کمونیسم

- ۳- سندیکالیزم پیش از جنگ در فرانسه، در دوره ی رشد و گسترش خود، زمانی که برای خودمختاری اتحادیه های کارگری مبارزه می کرد، در واقع در حال مبارزه برای استقلال آنان از حکومت بورژوازی و احزاب آن بود که سوسیالیسم اصلاح طلب پارلمانی نیز در بین آن ها حضور داشت. در نتیجه ی این مبارزه علیه فرصت طلبی، و در راستای انقلابی، صورت می گرفت.
- در این زمان، سندیکالیزم انقلابی دست اندرکار بت سازی تفکر استقلال سازمان های توده ای نبود بلکه، برعکس، می کوشید تا نقش رهبری کننده اقلیت انقلابی را در رابطه با سازمان های توده ای (که، آینه وار، منعکس کننده تصویر طبقه ی کارگر با همه ی تضادها، عقب ماندگی ها و ضعف هایش بودند) درک و اهمیت آن را تبلیغ کند.
- ۴- نظریه ی "اقلیت فعال"، در جوهر خود، نظریه ی ناقصی درباره ی حزب پرولتاریایی بود و سندیکالیزم انقلابی، در کلیه ی عملیات خود، نطفه ی یک حزب انقلابی، به عنوان حزبی ضد فرصت طلبی، به شمار می رفت. چنین شکلی از سندیکالیزم انقلابی را می توان در واقع طرح اولیه و درخشان کمونیسم انقلابی دانست.
- ۵- ضعف آثار کو-سندیکالیزم، حتی در دوران کلاسیک خود، عبارت بود از: نداشتن شالوده ی نظری درست و، در نتیجه، وجود درک غلطی از ماهیت دولت و نقش آن در مبارزات طبقاتی؛ و نیز تصویری نادرست و بالنتیجه ناقص، با گسترش نیافته، از نقش اقلیتی انقلابی- که همان حزب باشد. اشتباهات تاکتیکی گوناگونی، هم چون بت سازی از اعتصاب عمومی، نادیده گرفتن رابطه ی قیام با تسخیر قدرت، و نظائر این ها، همه از همین ضعف ریشه می گیرند.
- ۶- پس از جنگ، سندیکالیزم فرانسوی از یک سو اثبات نادرستی و، از سوی دیگر، رشد صحیح و تکامل خویش را در کمونیسم یافت. در نتیجه اکنون تلاش برای احیاء سندیکالیزم انقلابی کاری جز کوشش برای تکرار تاریخ نیست و این کار برای جنبش کارگری جز نتایجی ارتجاعی به بار نخواهد آورد.

مدافعان قلابی^۳ سندیکالیزم

- ۷- مدافعان قلابی سندیکالیزم کسانی هستند که (آن هم در حرف) فکر استقلال سازمان اتحادیه های کارگری از بورژوازی و سوسیالیست های اصلاح طلب را به استقلال عام و یا استقلال مطلق از همه ی احزاب -و از جمله حزب کمونیست- تبدیل می کنند.
- هر چند که سندیکالیزم، در دوران گسترشش، خود را پیش آهنگ می دانست و برای به دست آوردن نقش اقلیت پیش آهنگ در میان توده های عقب افتاده مبارزه می کرد، اما، در زمانه ی ما مدافعان قلابی سندیکالیزم به مبارزه علیه همان خواست ها که از جانب پیش آهنگ کمونیستی عرضه می شود برخاسته و در این راستا بیهوده می کوشند تا از پیش رفت نکرده و تعصبات بخش های عقب مانده تر طبقه ی کارگر استفاده کنند.
- ۸- استقلال یافتن از نفوذ بورژوازی نمی تواند وضعیتی منفعل باشد و باید خود را، به صورت عمل سیاسی بیان دارد. به عبارت دیگر باید به مبارزه ی فعال علیه بورژوازی منتهی شود. چنین مبارزه ای مستلزم ملهم بودن از برنامه ی مشخصی است که وجود سازمان و تاکتیک های عمل خاصی را ایجاب می کند. در واقع وحدت برنامه، سازمان، و تاکتیک ها به پا دارنده ی سازمانی است که حزب نام دارد. در این راستا، استقلال واقعی پرولتاریا از دولت بورژوازی امری ممکن نخواهد بود مگر این که پرولتاریا مبارزه خود را تحت رهبری یک حزب انقلابی، و نه یک حزب فرصت طلب، انجام دهد.
- ۹- مدافعان قلابی سندیکالیزم بر این باورند که اتحادیه های کارگری دارای خودکفایی هستند. این حرف از لحاظ نظری فاقد هرگونه معنایی است اما در عمل معنای آن انحلال پیش آهنگ انقلابی در توده های عقب افتاده، یعنی اتحادیه های کارگری است.
- هرچه تعداد توده های گرد آمده در زیر چتر اتحادیه های کارگری بیشتر باشند این اتحادیه ها در انجام مأموریت خود قادرترند. اما، برعکس، یک حزب پرولتاریایی در صورتی شایسته نام خویش است که از لحاظ ایدئولوژیکی هم گون بوده و با وحدت عمل و سازمان به صورتی یک پارچه در آمده باشد. قائل بودن به خود کفایی اتحادیه های کارگری، به دلیل حضور "اکثریت" پرولتاریا در آن، چیزی نیست جز باج دادن به پرولتاریا، جز تصویر کردن آن به صورتی جز آن چه هست یا می تواند در سایه ی کاپیتالیسم باشد. و این کار از یک سو یعنی توده های کارگر را در غفلت و عقب ماندگی نگاه داشتن و، از سوی دیگر، تخصیص امکانات تنها به پیش آهنگ پرولتاریا، تا از سد مشکلات به گذرد و به ادراک روشنی از وظایف خود در کل، دسترسی پیدا کند.

رهبری حزب استقلال اتحادیه ها را نقض نمی کند

- ۱۰- کوشش حزب کمونیست برای تأثیرگذاری بر اتحادیه های کارگری به هیچ روی استقلال واقعی و عملی، و نه خودمختاری غیر واقعی سازمان اتحادیه کارگری را مختل یا تضعیف نمی کند. هر عضو اتحادیه کارگری دارای حق رأی است و می تواند بر اساس آن چه لازم می پندارد رأی دهد و کسانی را که شایسته می داند انتخاب کند. کمونیست ها نیز هم چون دیگران دارای همین حق هستند.

^۱ مقاله "کمونیسم و سندیکالیزم" توسط لئون تروتسکی در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۹ به رشته ی تحریر در آمد. این مقاله برخوردی است به انحرافات در درون جنبش کارگری در فرانسه.

^۲ "اپوزیسیون"، جناحی است که درون حزب کمونیست شوروی (و سایر احزاب کمونیست) به دور انتقادات تروتسکی از رهبری استالین شکل گرفت.

^۳ - EPIGONES، پیروانی هستند که تعالیم رهبر خود را تحریف و فاسد می کنند. تروتسکی در نوشته جات دیگر این اصطلاح در مورد استالینیست ها که ادعا می کردند لنینیست هستند، به کار می برد.

در این جا احراز اکثریت در ارگان های رهبری اتحادیه ها به وسیله ی کمونیست ها نیز بر اساس اصول استقلال، به معنی خود گردانی اتحادیه های کارگری، انجام می پذیرد. اما، از سوی دیگر، هیچ اصل اساس نامه ای اتحادیه کارگری نمی تواند مانع از آن شود که حزب کمونیست به خواهد دبیر فدراسیون کارگری را به عضویت کمیته ی مرکزی خود انتخاب نماید چرا که این مورد کلاً در قلمرو استقلال حزب قرار دارد.

۱۱- آشکار است که کمونیست ها، در اتحادیه های کارگری و جدا از هر مقامی که داشته باشند، پیرو اصول حزب خواهند بود. اما، این امر گردن نهادن آنان به اصول اتحادیه کارگری را نفی نکرده و بلکه پیشاپیش بر قطعیت آن تأکید می کند. به عبارت دیگر، حزب هرگز نحوه ی عملی را که متضاد با طرز فکر و عقاید اکثریت اعضاء اتحادیه های کارگری است بر آنان تحمیل نمی کند. در موارد کاملاً استثنایی، یعنی هنگامی که حزب گردن نهادن عضو خود را به تصمیمات/ارتجاعی اتحادیه کارگری غیرممکن به بیند، به روشنی نتایج چنین گردن نهادنی را، که عزل شدن از مقامات اتحادیه، اخراج و امثال آن است، به اعضاء خود گوشزد می کند. "استقلال" یک فرمول حقوقی است و کار با فرمول ها حقوقی پیش نمی رود. مسأله را باید در جوهر آن، یعنی در سطح سیاست گذاری اتحادیه، در نظر گرفت. سیاست درست باید در تضاد و تخالف سیاست غلط باشد.

خصوصیات رهبری حزبی به شرایط ویژه بسته گی دارد

۱۲- خصوصیات مربوط به جهت گیری حزب، و روش ها و شکل های عمل آن، می تواند، برحسب وضعیت عمومی یک کشور معین و با یک مرحله ی خاص از پیش رفت، عمیقاً متفاوت باشد.

در کشور های سرمایه داری، که حزب کمونیست فاقد وسایل لازم برای اعمال نظر است، بدیهی است که رهبری کار تنها به کمونیست های که در صفوف اعضاء و کارگذاران اتحادیه های کارگری جا دارند، محدود می شود.

اما تعداد کمونیست هایی که در اتحادیه های کارگری دارای مقامات رهبری هستند یکی از وسایل اندازه گیری نقش حزب در اتحادیه محسوب می شود. سنجه مهم تر عبارت است از نسبت تعداد کمونیست های عادی عضو به کل توده ی گرد آمده در اتحادیه. اما، معیار اصلی چیزی نیست جز تأثیر عمومی حزب بر طبقه ی کارگر و این تأثیر را می توان از طریق تعداد پخش شده نشریات حزب تعداد شرکت کنندگان در گردهمایی های حزبی، تعداد رأی های ریخته شده به صندوق در هر رای گیری و، از همه مهم تر، از طریق تعداد زنان و مردان کارگری که به ندای حزب برای شرکت در مبارزه پاسخ فعال می دهند، اندازه گیری کرد.

۱۳- آشکار است که هرچه شرایط انقلابی تر شوند نفوذ حزب کمونیست، هم به طور کلی و هم برای اتحادیه های کارگری، افزایش می یابد. به مدد همین شرایط می توان اندازه و شکل واقعی و نه غیر واقعی و خیالی- استقلال اتحادیه های کارگری را درک کرد. در دوران های "آرامش"، یعنی وقتی که رزمی ترین اشکال مبارزه صنفی عبارت است از اعتصابات منفرد با اهداف اقتصادی، نقش مستقیم حزب در اتحادیه کارگری از درجه ی دوم اهمیت برخوردار می شود. به عنوان یک قاعده ی کلی می توان گفت که حزب در مورد هر اعتصاب منفردی دست به تصمیم گیری نمی زند. حزب در این موارد، به مدد اطلاعات سیاسی و اقتصادی و نیز ارائه مشورت های خود، به اتحادیه کارگری کمک می کند تا این اتحادیه به تواند میزان کامیابی هر اعتصابی را ارزیابی نماید. هم چنین حزب، از طریق آغالش گری، به اتحادیه کارگری خدمت می کند، به این ترتیب اتحادیه کارگری در اعتصاب در خط مقدم جبهه قرار دارد.

اما وقتی کار به اعتصاب های عمومی می کشد و یا، بالاتر از آن، مبارزه برای تسخیر قدرت آغاز می گردد، این وضعیت به کلی تغییر می کند. در این شرایط، نقش رهبری حزب کلاً صورتی مستقیم، آشکار و بلافاصله به خود می گیرد. در این حالت، اتحادیه های کارگری و البته آن اتحادیه هایی که به آن سوی سنگر نمی پیوندند- به دستگاه های سازمانی حزب مبدل می شوند و حزب، با حضور تمامیت طبقه ی کارگر، نقش رهبری انقلاب را عهده دار می شود و تمام مسئولیت را بر عهده می گیرد. در فاصله بین دوران اعتصابات جزئی اقتصادی و زمان قیام انقلابی طبقه ی کارگر، انواع ممکن روابط دو سویه بین حزب و اتحادیه های کارگری، و در درجات مختلف رهبری مستقیم و بلافاصله و نظائر آن، جا دارند.

اما در تمام وضعیتات، حزب خواستار احراز رهبری واقعی با تکیه بر استقلال واقعی اتحادیه های کارگری است که خود، آشکارا به عنوان سازمان هایی مستقل، تسلیم بلاشرط حزب نیستند.

استقلال سیاسی اتحادیه های کارگری افسانه ای بیش نیست

۱۴- واقعیات نشان می دهند که اتحادیه های "مستقل" از نظر سیاسی در هیچ کجا وجود خارجی ندارند. تجربه و تئوری نشان می دهند که چنین اتحادیه هایی هرگز به وجود نخواهند آمد. در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه های کارگری از طریق ساختار خود مستقیماً وابسته به کارکنان عمومی صنایع و احزاب بورژوازی هستند. در انگلستان، اتحادیه های کارگری که در گذشته پشتیبان لیبرال ها بودند اکنون پایه های مادی حزب کارگر را به وجود می آورند. در آلمان، اتحادیه های کارگری زیر پرچم سوسیال دموکراسی عمل می کنند، در شوروی، رهبری آن ها با بلشویک هاست. در فرانسه، یکی از اتحادیه ها پیرو سوسیالیست هاست و دیگری از حزب کمونیست تبعیت می کند. در فنلاند، اتحادیه های کارگری همین چندی پیش دست خوش انشقاق شدند، یکی به سوی سوسیال دموکراسی رفت و دیگری به جانب کمونیسم حرکت کرد. این تصویر واقعی در همه جاست.

نظریه پردازان پیرو اتحادیه های کارگری "مستقل" هرگز به خود زحمت نداده اند که فکر کنند چرا شعار هایشان در هیچ کجا تحقق نمی یابد و، برعکس، وابسته گی اتحادیه های کارگری به رهبری احزاب، بدون استثناء هر روز آشکارتر از روز پیش می شود. اما حقیقت آن است که چنین وضعیتی کاملاً با ویژگی های عصر امپریالیسم خوانایی دارد- عصری که حامل همه ی خصوصیات روابط طبقاتی است و حتی در درون پرولتاریا نیز بر تضاد بین اشرافیت کارگران و اقتشار استثمار شده ی آنان تأکید می کند.

۱۵- ... پرولتاریا نباید هرگز چیزی را با چشم بسته به پذیرد و هر سازمان و حزبی را باید بر اساس عمل آن به سنجد. اما کارگران باید به خصوص نسبت به آن دسته از خواستاران رهبری که به طور ناشناس و در پوشش و استتار عمل می کنند و می کوشند به پرولتاریا به قبولانند که اصلاً نیازی به رهبری ندارد با دیده ای سرشار از تردید بنگرد.

آن چه پرولتاریا نیاز دارد رهبری درست است و نه "استقلال"

۱۶- حق یک حزب سیاسی را برای کوشش در نفوذ کردن در اتحادیه های کارگری نمی توان منکر شد اما در این راستا سؤال زیر هم مطرح است: سازمان مورد نظر ما به نام چه برنامه و تاکتیک هایی مبارزه می کند؟...

۱۷- ایندولوژی مبتنی بر استقلال اتحادیه ی کارگری هیچ گونه وجه مشترکی با آرمان ها و احساسات پرولتاریا، هم چون یک طبقه، ندارد. اگر حزب کمونیست به تواند در کار راهبری خود، سیاستی درست، روشن و مستحکم را در مورد اتحادیه های کارگری تضمین کند آن گاه حتی یک کارگر نیز اندیشه شورش علیه رهبری حزب را در ذهن خود نخواهد پرورید. این نکته را تجربه تاریخی بلشویک ها اثبات کرده است.

همین نکته در مورد فرانسه نیز، که در آن کمونیست ها ۱،۲۰۰،۰۰۰ رأی در انتخابات به دست می آورند، حالا آن که "کنفدراسیون عام کارگران متحد" (که سازمان مرکزی اتحادیه های کارگری سرخ است) فقط یک چهارم تا یک سوم آراء را حائز می شود، صادق است. آشکار است که شعاری انتزاعی هم چون استقلال نمی تواند از میان توده ها برخاسته باشد. دیوان سالاری (بوروکراسی) اتحادیه کارگری امری علیحده است که نه تنها دیوان سالاری حزبی را رقیبی برای خود می انگارد بلکه حتی می خواهد تا از کنترل پیش آهنگ پرولتاریا نیز مصون به ماند. شعار استقلال، بنابر خواستگاه اش، شعاری است دیوان سالارانه و نه طبقاتی.

۱۸- ... این نکته گفتن ندارد که حفظ وحدت اتحادیه های کارگری، چه از دیدگاه وظایف روزمره ی پرولتاریا و چه از دیدگاه مبارزه حزب کمونیست برای گسترش نفوذش در توده ها، دارای مزایای بسیاری است. اما واقعیات نشان می دهند که با نخستین موفقیت های جناح انقلابی در اتحادیه های کارگری، فرصت طلبان مسیر تفرقه را در پیش گرفته اند. برای آنان روابط صلح آمیز با بورژوازی عزیزتر از وحدت پرولتاریاست. این ماحصل تردید ناپذیر تجربیات پس از جنگ است.

برای ما کمونیست ها اثبات این نکته به توده ها که مسئولیت بروز انشقاق در سازمان های اتحادیه های کارگری کلاً بر دوش سوسیال دموکراسی است حائز اهمیت بسیار است.

اما از این نکته نمی توان چنین نتیجه گرفته که فرمول توخالی وحدت در نزد ما با اهمیت تر از وظایف انقلابی طبقه ی کارگر است.

۱۹- اکنون هشت سالی از دو پاره شدن اتحادیه کارگری در فرانسه می گذرد. در طول این مدت، دو سازمان برآمده از این انشقاق خود را به صورتی قطعی به دو حزب سیاسی، که با یک دیگر دشمنی مهلک دارند، وابسته کرده اند. در چنین شرایطی، خیال این که با موعظه محض می توان وحدت از دست رفته را به جنبش اتحادیه کارگری باز گرداند چیزی جز رویاپردازی نیست. اعلام این که بدون وحدت دو سازمان اتحادیه کارگری نه تنها انقلاب پرولتاریایی که حتی دست زدن به مبارزه ای جدی نیز ممکن نیست صرفاً به معنای آن است که به گوییم آینده انقلاب در گروی دارودسته فاسد اصلاح طلبان اتحادیه کارگری قرار دارد. اما واقعیت آن است که آینده انقلاب نه در گروی وحدت دو تشکیلات اتحادیه کارگری که موکل به وحدت اکثریت طبقه ی کارگر حول شعارهای انقلابی و روش های مبارزه انقلابی است.

در حال حاضر، وحدت طبقه ی کارگر تنها به مدد مبارزه علیه سازش کاران طبقاتی (ائتلاف طلبان)، که نه تنها در احزاب سیاسی بلکه در اتحادیه های کارگری نیز یافت می شوند، میسر است.

۲۰- ... این نکته را نمی توان نادیده گرفت، و باید آن را بسیار محتمل دانست، که در زمان حدوث انقلاب، پرولتاریای فرانسه ناچار خواهد بود با دو کنفدراسیون در مبارزه شرکت کند: در حالی که در پشت یکی توده ها را می توان دید و در پس آن دیگری اشرافیت کارگری و دیوان سالاری قرار دارد.

خصوصیات اپوزیسیون در اتحادیه کارگری

۲۱- اپوزیسیون جدید در درون اتحادیه کارگری علاقمند ورود در مسیری که به سندیکالیسم منتهی می شود نیست اما، در عین حال، از حزب نیز می گسلد و این گسستی است نه از یک رهبری خاص که از حزب به طور کلی. این عمل آشکارا به معنای آن است که این نوع جبهه گیری از نظر ایدئولوژیک خود را به صورتی قطعی خلع سلاح کرده و به مواضع اتحادیه های صنایع دستی و تجاری باز می گردد.

۲۲- اپوزیسیون در اتحادیه کارگری جلوه های بسیار گوناگونی دارد اما می توان در آن ویژگی های مشترکی را نیز جست که نه تنها آن را به "اپوزیسیون کمونیست چپ" نزدیک نمی سازد بلکه موجب می شود که از آن دور شده و در تخالف با آن قرار گیرد. در واقع، اپوزیسیون در اتحادیه ی کارگری علیه اعمال بی مغر و روش های غلط رهبر کمونیستی نیست که مبارزه می کند بلکه این جناح اصولاً با نفوذ کمونیسم در درون طبقه ی کارگر مخالف است.

این جناح علیه ارزیابی چپ افراطی از وضعیت معین و ظرف آهنگ گسترش آن ها نمی جنگد بلکه جنگ اش در واقع با نگرش انقلابی در کلیت آن است.

اپوزیسیون اتحادیه ی کارگری با روش های مضحک موسوم به "آنتی میلیتاریزم" مبارزه نکرده بلکه نوعی جهت گیری مسالمت جویانه را پیشنهاد می کند. به عبارت دیگر، این جناح به طرز آشکار با روحیات اصلاح طلبانه رشد می کند.

۲۳- علی رغم آن چه در آلمان، چکسلواکی، و سایر کشورها رخ داده، فرض این که در اردوگاه انقلابی فرانسه نوعی گروه بندی دست راستی پیش نیامده اشتباه فاحشی است. نکته مهم آن است که اپوزیسیون راست، هم ساز با سنت های جنبش کارگری فرانسه، و با ترک سیاست انقلابی کمونیسم، صاحب ویژگی های اتحادیه ی کارگری شده و، از این طریق، انحراف ذاتی سیاسی خود را پنهان می دارد. موضع اپوزیسیون چپ در اتحادیه کارگری چیزی نیست جز تجلی اندیشه دست راستی هایی هم چون "براندر" در آلمان، با پیروان اتحادیه کارگری در چکسلواکی که، پس از انشقاق، آشکارا موضع اصلاح طلب نه به خود گرفته اند، و نظایر آن ها.

سیاست حزب کمونیست

۲۴- ممکن است چنین احتجاج شود که نکات بالا در صورتی درست خواهند بود که حزب کمونیست دارای سیاست درستی باشد. اما این احتجاج بی پایه است. مسأله رابطه بین حزب، که پرولتاریا را آن گونه که باید باشد نمایندگی می کند، با اتحادیه کارگری، که پرولتاریا را آن گونه که هست نمایندگی می نماید، مهم ترین مسأله مارکسیسم انقلابی محسوب می شود. پشت پا زدن به تنها پاسخ اصولی ممکن به این سؤال، صرفاً بدان جهت که حزب کمونیست، تحت تأثیر دلایل عینی و ذهنی مختلفی که ما بارها بدان پرداخته ایم، اکنون در مورد اتحادیه کارگری، هم چون در زمینه های دیگر، دارای سیاست غلطی است، حکم خودکشی را دارد. سیاست درست سیاستی است که با سیاست غلط در تخالف قرار می گیرد و در همین راستا است که اکنون "اپوزیسیون چپ" به صورت یک جناح به وجود آمده است. از سوی دیگر، این نکته درست است که اگر تصور شود که حزب کمونیست فرانسه در کلیت خود در وضعیتی اصلاح ناپذیر و نومیدکننده قرار دارد (که ما مطلقاً چنین فکر نمی کنیم) آن گاه حزب دیگری باید در برابر آن قد علم کند. اما چنین امری به هر حال مسأله رابطه حزب با طبقه ی کارگر را سر سوزنی تغییر نمی دهد.

"اپوزیسیون چپ" اعتقاد دارد که نفوذ در اتحادیه کارگری، کمک به آن در جهت یافتن راستای درست عمل، و تلقین شعارهای صحیح به آن، ممکن نیست مگر از طریق حزب کمونیست (و یا جناحی در جنبش) که، علاوه بر دیگر ویژگی هایش، آزمایشگاه مرکزی ایدئولوژیک طبقه ی کارگر به شمار می رود.

۲۵- وظیفه ی حزب کمونیست، اگر درست تفهیم شده باشد، تنها نفوذ کردن در اتحادیه ی کارگری، آن گونه که هست، نمی باشد بلکه تکلیف واقعی آن رسوخ در اکثریت طبقه ی کارگر از طریق اتحادیه ی کارگری است. و این تنها در صورتی ممکن است که روش های متخذه از جانب حزب در رابطه با اتحادیه کارگری با ماهیت و وظایف این اتحادیه هم خوانی داشته باشد. درستی مبارزه برای نفوذ حزب در اتحادیه کارگری را توفیق یا عدم توفیق این مبارزه تعیین می کند. هم چنین این که آیا از این طریق اتحادیه موفق به افزایش اعضای خود شده و در برقراری تماس با توده های وسیع توفیق یافته یا نه، از شاخص های اصلی کار به شمار می روند. اما اگر نفوذ حزب در اتحادیه های کارگری به قیمت کوچک تر شدن و یا تکه تکه شدن آن ها تمام شود و یا، برای وصول به هدف های کوتاه مدت حزب، اتحادیه ها به صورت اقمار حزب درآمده و از رشد به سوی تبدیل شدن به سازمان هایی توده ای باز به مانند، آن گاه می توان حکم کرد که رابطه بین حزب و طبقه ی کارگر رابطه ای نادرست است. جای بحث در باره موجبات چنین وضعیتی این جا و در مطلب حاضر نیست. ما در این باره بیش از یک بار سخن گفته ایم و هر روز نیز سخن خود را تکرار می کنیم. تغییرپذیری سیاست رسمی حزب کمونیست خود نشانه وجود تمایلات ماجراجویانه به قصد تسلط بر طبقه ی کارگر در کوتاه ترین زمان ممکن و از طریق عملیات نمایش، ابداعات، و تحریکات مصنوعی و نظایر آن است.

اما راه بیرون شد از این وضعیت آن نیست که اتحادیه کارگری با حزب (و یا جناح آن) به تخالف برخیزد. راه حل را باید در مبارزه ای آشتی ناچویانه برای تغییر سیاست حزب و سیاست اتحادیه در کلیت آن جستجو کرد.

وظیفه ی چپ کمونیستی

۲۶- "اپوزیسیون چپ" باید مسایل اتحادیه کارگری را در رابطه ی قاطع با مسایل مربوط به مبارزه سیاسی پرولتاریا قرار دهد. این جناح باید تحلیلی مشخص از مرحله ی فعلی گسترش جنبش کارگری فرانسه داشته باشد؛ باید ارزیابی کمی و کیفی جامعی از جنبش اعتصابی و دورنمای آن در رابطه با دورنمای توسعه اقتصادی فرانسه داشته باشد. گفتن ندارد که این ارزیابی باید کلاً اعتقاد به امکان تثبیت سرمایه داری و صلح طلبی آن را در دهه های آینده طرد کند. مبنای این ارزیابی نگرستن به عصر حاضر هم چون عصری انقلابی است و خود از این واقعیت سرچشمه می گیرد که اکنون زمان آمادگی پیش آهنگ پرولتاریا برای رویارویی با چرخش های شدیدی است که نه تنها محتمل بلکه گریزناپذیر به شمار می آیند. در برابر احتجاجات به اصطلاح انقلابی دیوان سالاری سانتریست^۴، و نیز در مقابل آن جنون سیاسی که شرایط

^۴ تروتسکی در آن زمان خواهان اصلاح احزاب استالینیستی بود آنان را "بورکراتیک سانتریست، ارزیابی می کرد. یعنی گرایش های بورکراتی که بین موضع انقلابی و رفرمیستی در حال نوسان هستند. اما بعدها آن ها را ضدانقلابی خواند.

را در محاسبات خود دخالت نمی دهد و امروز را با دیروز و فردا در هم می آمیزد، باید موضعی قاطع و آشتی ناپذیر داشت. اما موضع ما، در برابر عوامل دست راستی که به انتقاد پرداخته و خود را در پس این انتقاد پنهان می دارند تا تمایلات خویش را در مارکسیزم انقلابی تزریق کنند، باید صدچندان قاطع تر و مصمم تر باشد.

۲۷- تعریف جدیدی از حد و مرزها؟ احتجاجات تازه؟ انشقاقات جدید؟ این درد روان های نیک خواه اما خسته ای است که می خواهند "اپوزیسیون" را به استراحت گاهی بی دغدغه به کشانند. جایی که در آن می توان آسوده از هر وظیفه ای استراحت کرد به آن که نام انقلابیون "چپ" مخدوش شود. نه! ما به آنان، به آن روان های خسته، چنین می گوئیم: بی شک ما هم سفران یک جاده مشترک نیستیم. حقیقت هرگز حاصل جمع اشتباهات کوچک نبوده است. هیچ گاه سازمانی انقلابی از جمع گروهک هائی محافظه کار که در جستجوی تمایز خود از یک دیگرند برخواسته است. البته دوران هابی پیش می آید که گرایش انقلابی به اقلیت کوچکی در جنبش کارگری محدود می شود، اما اقتضای این دوران ها بند و بست گروهک ها برای پوشاندن گناهانشان نیست. بلکه، درست برعکس، چنین دوران هایی نیازمند مبارزه ای دو چندان آشتی ناپذیر برای آینده ای درست از یک سو، و تربیت کادرها با روحیه ی راستین مارکسیستی، از سوی دیگر، هستند. پیروزی تنها از این مسیر به دست می آید.

۲۸- تا آن جا که به نویسنده مطلب حاضر مربوط می شود، او باید اقرار کند که به هنگام طرد شدن از اتحاد شوروی، تصورش از گروه "مونات" بیش از حد خوش بینانه و، در نتیجه، غلط بوده است. مؤلف حاضر سال ها از امکان تعقیب فعالیت های این گروه محروم بود و در قضاوت از خاطرات گذشته مدد می گرفت. اما انحرافات آن گروه خود را نه تنها به طرز عمیق بلکه به صورتی حادثتر از آن چه قابل تصور بود نشان دادند. حوادث ایام اخیر در این نکته جای شبه باقی نگذاشته است که، بدون داشتن مرزبندی روشن و دقیق ایدئولوژیکی با مثنی سندیکالیزم، کار "اپوزیسیون کمونیست" در فرانسه به جایی نخواهد رسید. نظریاتی که ارائه شد واجد نخستین قدم ها در راه این گونه مرزبندی است و سر آغاز مبارزه با اراجیف انقلابی و به هرگونه فرصت طلبانه "کاشین، مون موسو و شرکاء" محسوب می شود.

لنون تروتسکی

۱۹۲۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۱

° - CACHIN، در جنگ اول جهانی میهن پرستی بود که در سال ۱۹۲۰ به کمونیسم روی آورد. در حزب استالینیستی کمونیست فرانسه نقش ویراستاری نشریه L'HUMANITE به او واگذار شده بود.